

نورالدین کیانوری

پرسش و پاسخ

۲

۱۳۶۱/۱/۲۲

«پدیده قطب زاده» يك پدیده اجتماعی در میهن ماست که باید مورد بررسی جدی قرار گیرد

- قطب زاده افشاء شد، قطب زاده های دیگر را پیدا کنید!
- در مورد آینده عراق باید سیاست یگانه و واقع بینانه داشت
- ناسزاگویی به حزب توده ایران از کجاشی می شود؟



امروز پرسش‌های گوناگونی رسیده است. البته پرسش‌های زیادی هم از طرف دوستان حاضر و غایب رسیده در مورد جریان قطب‌زاده. عده‌ای از رفقا سوال کرده‌اند که:

پرسش: ح.ت.ا همیشه صادق قطب‌زاده را بعنوان یکی از سرسپرده‌ترین عامل‌های سازمان جاسوسی «سیا» ارزیابی کرده است. کشف توطئه اخیر، که نامبرده در مرکز آن قرار گرفته بود، درستی این ارزیابی را، مانند درستی ارزیابی حزب دربارہ بنی‌صدر، مورد تأیید قرار داد. خواهش می‌کنیم در این باره توضیحاتی بدهید.

پاسخ: البته میشود گفت که: درست است که خوشبختانه باز هم یکبار دیگر تجربه زندگی بدوستان مبارز ما، چه در حاکمیت جمهوری اسلامی و چه مبارزان مسلمانی که در جمهوری اسلامی مسئولیت دارند، ثابت کرد که ح.ت.ا هرگز بدون داشتن دلائل و بدون داشتن شواهد، کسی را متهم به خیانت و همکاری با دشمنان انقلاب نمی‌کند. ما صادق قطب‌زاده را از همان آغاز فعالیت او در ایران، و اگر دقیقتر بگوئیم، از همان زمان فعالیتش در خارج از کشور، بعنوان یک فرد فرصت‌طلب و حادثه‌جوی مشکوک ارزیابی

می‌کردیم. ولی پس از چند ماه که از فعالیت او در ایران گذشت، بدست ما اسناد و شواهد و مدارکی رسید، از طرف دوستانمان در کشورهای اروپایی و آمریکایی، که نشان‌دهنده وابستگی قطب‌زاده به سازمان‌های جاسوسی بین‌المللی و قبل از همه با سازمان جاسوسی «سیا» بود. ولی متأسف هستیم که این خصیصه در مسئولان حاکمیت جمهوری اسلامی ایران هنوز هم باقیست که به دوستان راستین انقلاب کم‌اعتماد می‌کنند و در نتیجه همین کم‌اعتمادی، به مارها و اژدهایان خطرناکی، که خودشان را در پوشش اسلامی پنهان ساخته‌اند، اعتماد می‌کنند، و در نتیجه این اعتماد، زیانهای بسیار بسیار سنگینی به مجموعه انقلاب وارد می‌آید. این باعث تأسف

است. ولی اینهم یکی از ویژگیهای انقلاب ماست. میشود گفت که بخش قابل توجهی از دولتمردان، از مسئولان فعال در حاکمیت جمهوری اسلامی ایران، هنوز نتوانسته‌اند دوستان واقعی انقلاب ایران را خوب بشناسند و دشمنان را هم در همه قیافه‌هاشان خوب تشخیص بدهند. قطب‌زاده حالا افشا شده، ولی آنچه مهم است، این است که از افشا شدن قطب‌زاده واقعا يك درس جدی گرفته شود، به این ترتیب که الان موضوع مهم تنها این نیست که این توطئه کاملاً شکافته شود. این کاریست که انجام خواهد گرفت. ما مطمئن هستیم که دستگاههای مسئول جمهوری اسلامی خواهند توانست تمام ریشه‌های این توطئه خطرناک و تمام کسانی را که در این توطئه دست داشتند، کشف کنند. به این میشود اطمینان داشت. ولی مسئله به اینجا ختم نمیشود. مسئله اینست که چگونه ممکن است قطب‌زاده‌ها در جمهوری اسلامی اینطور بتوانند نمو کنند، رشد کنند، تا به این مقامات برسند، تا آنجا برسند که چنین صدمات بزرگی را بتوانند به انقلاب وارد کنند؟ به این ترتیب بایستی بررسی دیگری هم درباره قطب‌زاده انجام گیرد، غیر از بررسی درباره فعالیتش در چارچوب این توطئه. بایستی این «پدیده قطب‌زاده» در تمام دوران زندگی، از آغاز فعالیت سیاسی تا کنون، مورد بررسی قرار گیرد و یافته شود که با چه سلاح‌هایی، با چه پوشش‌هایی، با چه ترفندهایی، این «پدیده قطب‌زاده»، این نوع قطب‌زاده‌ها، می‌توانند چنین مقاماتی را بگیرند؟ او دیگر تنها نیست. ما امثال لیبرال‌ها و دولت لیبرالی را داریم. امثال امیرانتظام را داریم. امثال مدنی را داریم. امثال پنی‌صدر را داریم، و دیگری که اسامی‌شان را بعداً خواهیم گفت و یکی دو تا نیستند.

این پدیده چه خصوصیات دارد؟ بنظر ما اولین خصیصه این است که دولتمردان جمهوری اسلامی ما اصل را بر تظاهر به اسلام می‌گذارند. خوب، وقتی اصل چنین شد، هر فرصت‌طلبی، هر درویی، هر دروغگویی میتواند تظاهر کند، یعنی این لباس را هر کسی فوراً میتواند بدروغ هم بپوشد. همانطور که ما میدانیم، امام بارها به این مسئله توجه دادند، که چنین کسی حتی میتواند لباس روحانی هم بپوشد، ولی روحانی که از ساواکی هم بدتر باشد.

پس اصل را بر این قرار دادن و گول این تظاهر را خوردن، میتواند عواقب بسیار خطرناکی داشته باشد. دولتمردان جمهوری اسلامی، مسئولان جمهوری اسلامی، بایستی امروز دیگر این اصل را دقیق تر کنند، یعنی بگویند که هرکس تظاهر به اسلام کرد، لازم نیست که حتماً دوست انقلاب و جمهوری اسلامی ایران باشد. نه، برعکس، میتواند بدترین و کین تیزترین دشمن جمهوری اسلامی ایران هم باشد. نمونه های آن دیگر یکی دوتا نیستند. الان دیگر میشود اسامی شان را ردیف کرد. معکوس این هم هست، یعنی هرکس هم که گفته من هوادار انقلاب هستم بدون تظاهر به اسلام، حتماً بایستی با بدبینی به او نگاه کرد، چون ما دیگر امروز این نمونه را هم داریم که به عمل بسیاری از مبارزان انقلابی ایران و از آن جمله مبارزان توده ای ما در پشتیبانی از انقلاب ایران، هیچ ایرادی نمیشود گرفت. و اگر از محیط ایران کنار رویم، می بینیم که واقعاً در دنیا پشتیبانان انقلاب ایران اکثراً از مسلمانان نیستند، نه فقط از دولتهای مسلمان نیستند، چون اکثریت مطلق دولتهای مسلمان دشمن انقلاب ایران هستند، بلکه در میان خلقها هم اگر نگاه بکنیم، اگر برویم و واقعاً در میان توده های مردم نگاه بکنیم، می بینیم که توده های مردم کشورهایی که در جنبه عظیم ضد امپریالیستی جهانی هستند، با چه شور و شوقی از انقلاب ایران دفاع می کنند، از انقلاب ایران پشتیبانی می کنند، دوست انقلاب ایران هستند در حالیکه ما این شور و شوق را در بسیاری از کشورهای اسلامی نمی بینیم. این واقعیت است. انکار این واقعیت، چشم بستن بروی روز روشن است. در این اصل بایستی جمهوری اسلامی ایران در دوران بلوغش دیگر کم کم تجدید نظر کند، یعنی باید دانست که جمهوری اسلامی ایران، انقلاب ایران، دوستان و دشمنانی دارد، که خط قرمز میان اینها، وابستگی و عدم وابستگی به مذهب اسلام نیست. علاقه دوستان انقلاب، به محتوای کامل جمهوری اسلامی ایران است، یعنی استقلال طلبی، آزادی، آزادمندی و تلاش در جهت یک عدالت اجتماعی واقعی.

حالا واقعاً این تشخیص خیلی آسان است. البته گاهی اوقات هم تشخیص این تظاهر به اسلام، که دروغین است یا راستین، مشکل

است. ممکنست افرادی هم پیدا شوند که خیلی متظاهر باشند. ولی قطب‌زاده از آن عناصری بود که يك زندگی فوق‌العاده او باشانسه و عیاشانه در اروپا داشت و نزدیک‌ترین دوستانش هم او را به‌عنوان يك عیاش بی‌بندوبارا و يك اوپاش می‌شناختند. پس يك چنین آدمی چطور ممکن است در عالی‌ترین مقامات جمهوری اسلامی ایران جا پیدا بکند و بتواند اینطور خطرناك صدمه بزند؟

خصیصه دوم تظاهر به انقلابی‌گری است، یعنی هرکسی شعار ضدآمریکائی و ضدسلطنتی بدهد، که محتوای سیاسی انقلاب ایران بوده، لازم نیست که حتماً ضدآمریکائی و ضدسلطنتی باشد. عواملی از خود دشمن هم برای نفوذ کسردن میتوانند چنین سروصدائی بیندازند. ما خوب می‌دانیم که مائوئیستها در تمام دوران شاه، ضد شاه هم صحبت می‌کردند، ضد آمریکا هم صحبت می‌کردند. برای چه؟ برای اینکه، بسدود اینکه ضد آمریکا و ضدشاه صحبت کنند، نمی‌توانستند در محیط انقلابیون، در محیط مردم ایران، که این دو دشمن بزرگ را شناخته بودند، اصولاً راهی پیدا کنند. پس فقط این دو شعار کافی نیست. باید بقیه ویژگیها را هم دید، تا معلوم شود که آیا فردی واقعاً انقلابی است، مبارزه‌اش در جهت انقلاب هست، در جهت تمام آن چیزهایی هست که بسود انقلاب است یا نه. ما متأسفانه در دوران اولیة انقلاب دیدیم که بسیاری از انقلابی- نمایان زیر پرچم انقلابی، آن هم انقلاب اسلامی، توانستند ضربه‌های بسیار شدیدی به محتوای واقعی انقلاب ایران وارد آورند. به این ترتیب، همه عوامل نفوذی، علاوه بر اینکه تظاهر به اسلام خواهند کرد، حتماً به تظاهر به انقلابی‌گری ضدآمریکائی و ضد سلطنتی هم خواهند کرد.

ولی خصیصه سوم قطب‌زاده داشت که خیلی جالب بود. او دشمنی‌کین‌توزانه باهر جریان راستین ضدآمریکائی داشت، که مواضع مستقل دیگری داشتند، غیر از مواضعی که او در آن نفوذ کرده بود. در جبهه مبارزه انقلابی ایران، قطب‌زاده یکی از نمونه‌های برجسته موضع‌گیری ضدتوده‌ای، ضدکشورهای سوسیالیستی، ضد مجموعه جنبش‌های اصیل ضدامپریالیستی در جهان بود. او

آدمی بود تحريك کننده، دروغساز و حقه باز. او آدمی بود با تمام خصوصیات «قطب زاده ای» که دیگر می شود آنرا برد توی کتاب لغت، چون «قطب زاده ای» خودش صفتی است که خیلی چیزهای دیگر هم در آن هست.

به نظر ما واقعا درباره این برداشت باید تردید کرد که چون این فرد ضد کشورهای سوسیالیستی است، چون ضد توده ای است، چون اینقدر دشمنانه و کین توزانه رفتار می کند، باید از تمام شیوه های رذیلانه ای که او بکار می برد، چشم پوشی کرد، به عنوان اینکه اینها همه اش جائز است. همینجاست که باید تردید پیدا کرد، زیرا يك انسان مبارز انقلابی به شیوه های رذیلانه دست نمی زند. شیوه رذیلانه شیوه انقلابی نیست، شیوه انسانی نیست. نمی شود به این شیوه ها دست زد. هرکس به این شیوه ها دست زد، او حتما فاقد ویژگیهای انقلابی و انسانی است، و کسی که فاقد ویژگیهای انقلابی و انسانی باشد، حتما نمی تواند در چارچوب هدفها و آمابهای انقلاب ایران و جمهوری اسلامی ایران واقعا جای درستی، بسزایی، شایسته ای داشته باشد.

خوب، می شود گفت، که تا وقتی که قطب زاده در مهاجرت بود، نمی شد به اندازه کافی او را شناخت. خوب، خودش را جا زده بود. ولی پس از اینکه قطب زاده به ایران آمد، او، چه در مقام مسئول صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران و چه بعداً در مقام وزارت خارجه، دیگر با صراحت و دریدگی بی نظیری در جهت هموار کردن راه سازش با امپریالیسم و راه خراب کردن هرگونه دوستی و همکاری جمهوری اسلامی ایران با دوستان خودش، چه در صحنه جهانی با کشورهای سوسیالیستی، چه در صحنه کشورهای اسلامی با کشورهای جنبه پایداری عرب، گام برداشت. ما فکر می کنیم که این هم يك درسی است، يك تجربه فرق العاده گرانبھائی است برای همه دوستان مبارز در حاکمیت جمهوری اسلامی ایران، که ببینند زیر قیافه حماقت و يك کمی هم دیوانگی، چه اژدهای خطرناکی، با نقشه ای برای صدمه زدن، می تواند خوابیده باشد. تصور کنید قطب زاده ای را که همراه امام با هواپیما از پاریس به ایران آمد

و خودش را به عنوان یکی از نزدیکترین کسان به امام جا زده بود؛ این آدم تا این حد پیش برود که علیه امام توطئه کند. ولی درست اگر نگاه بکنیم، در مورد جریان افغانستان، در مورد «گروگانها» در مورد روابط ایران با کشورهای اروپای غربی، چین و... همه جا قطب‌زاده خط آمریکائی، خط غربی خودش را با تمام وضوح و دریدگی (که کسان دیگر نداشتند، زیرا می‌خواستند با موزیگری همین خط را پیش ببرند) رسماً اعلام می‌کرد. او با صراحت و گستاخی میگفت که متحدین ما اروپای غربی و چین و پاکستان هستند. آمریکا را هم فقط می‌ترسید بگوید، ولی در عمل همین کار را می‌کرد. خبرهایی منتشر شده است که او با نمایندگان کارتر در سویس ملاقات کرده. خبری منتشر شده است که او با رهبران آمریکازده کشورهای مجاور ما روابط فوق‌العاده نزدیکی برقرار کرده بود و تمام عمل او عبارت بود از تیره کردن مناسبات ایران بویژه با اتحاد شوروی. یعنی انجام دستور مستقیم برژینسکی، که اگر روابط ایران و شوروی را بتوانید بهم بزنید، توانسته‌اید به جمهوری اسلامی ایران خیلی ضربه وارد آورید. و قطب‌زاده با دریدگی و دقت بی‌سابقه و کم‌نظیری در این جهت عمل می‌کرد. ولی متأسفانه دوستان مسلمان مبارز ما همه اینها را بحساب ویژگیهای يك کمی افراطی قطب‌زاده می‌گذاشتند. به این ترتیب او توانست صدمات خیلی زیادی بزند. به این ترتیب او توانست مدت زیادی قیافه واقعی خودش را مخفی کند و بالاخره تا اینجا پیش برود، که ما دیدیم.

ممکن است بگویند که: خوب، قطب‌زاده آدم شاید جاسوسی نبود، مأمور نبود، ولی آدم فرصت‌طلب و جاه‌طلب خودپسندی بود، که بالاخره به اینجا رسید. اینهم بعقیده من عبارتست از اشتباه دیگری؛ باز هم يك تصور نادرست. بایستی حتماً مشخص بشود که این ارزیابی، ارزیابی خطرناکیست. ویژگیهای يك مأمور، امثال سادات، امثال حفیظ‌الله امین، امثال قطب‌زاده، امثال بنی‌صدر دیگرانقدر بارز هستند که میشود آنها را شناخت. يك آدم فرصت‌طلب نمی‌تواند این نوع باشد. البته ما می‌توانیم بگوئیم که ممکن است فرصت‌طلبانی هم پیدا شوند که همین خصوصیات را نشان

بدهند. اینهم خودش باز يك درس تاریخی است که بایستی رهبران جمهوری اسلامی بگیرند، برای اینکه الان دورانی شده که افسراد شناخته شده، افراد آزمایش شده، دیگر تعدادشان کم است. افرادی که الان به دستگاه حاکمیت جمهوری اسلامی می آیند، افراد تازه ای هستند، چه آنها که از اروپا و آمریکا می آیند و يك سره به معاونت وزارتخانه ها و مقامات فوق العاده مهم و مسئول مثل سفارت و غیره و غیره انتخاب می شوند، چه آنها که در خود ایران، بدون داشتن این سابقه خارجی، به دستگاه حاکمیت وارد میشوند. در میان همه آنها افراد تصادفی، افراد آزمایش نداده، زیاد هستند. یادآوری های امام در یکی از آخرین گفتارهایشان درباره حزب جمهوری اسلامی و انجمن های اسلامی بسیار بسیار با اهمیت و با ارزش بوده است. امام هشدار دادند که: ببینید چه کسانی می آیند توی این جریان. برای اینکه وقتی قدرت در دست يك جریانی هست، افراد خیلی زود می توانند خودشان را مانند آنچه که این جریان میخواهد، نشان بدهند. در يك گفتار دیگر، در يك پاسخ دیگر، من بعضی از این نمونه ها را نشان خواهم داد. خوب، از این واقعیت هاست که بایستی درس گرفت.

ولی بنظر ما، آنچه که از همه مهم تر است، از هر چه که ما تابعال درباره قطب زاده و شناختن نظایر قطب زاده و اصولا این نمونه قطب زاده گفته ایم، مهم تر است، این نکته است: در فرانسه گفتاری هست به این مضمون: «شاه مرد، زنده باد شاه!» این گفتار مربوط است به دوران سلطنت مستبدۀ قرون گذشته، که وقتی يك شاهی می مرد، بلافاصله پسرش و جانشینش بجای او می نشست. آنوقت جارچی ها می افتادند در خیابانها و فریاد می زدند و خبر می دادند به مردم که: شاه مرد، ولی شاه هست. این شاه دیگر نمرده، زنده باد شاه!

حالا ما اگر بخواهیم این مضمون را با وضع خودمان تطبیق بدهیم، باید بگوئیم: **قطب زاده افشا شده، ولی قطب زاده های دیگر را پیدا کنید!**

واقعیت اینست که قطب زاده اخری نیست. واقعیت اینست که

قطب‌زاده يك پدیده اجتماعی در مین‌ماست. قطب‌زاده فقط نمونه‌ای است از يك پدیده. برای اینکه اگر ما به برخی اسامی نگاه کنیم، می‌بینیم که قطب‌زاده یکی نیست. امیرانتظام، بنی‌صدر، قطب‌زاده، سلامتیان، انتظار یون، فاضل‌پور، صادق، علوی، مدنی، متین‌دفتري، نزیه، مراغه‌ای... این صورت را میشود همین‌طور ادامه داد و ده‌ها نمونه دیگر هم پیدا کرد. ابوالفضل قاسمی را میشود پیدا کرد. گردانندگان جبهه‌ملي را میشود پیدا کرد. گردانندگان گروه‌کهای منحرف را میشود پیدا کرد. این يك پدیده اجتماعی است. این پدیده چگونه بروز میکند؟

امام در آخرین گفتار خود، البته در ارتباط دیگری، توجه بسیار جالبی دادند. من عین گفته امام را اینجا می‌خوانم و بعد کوشش می‌کنم که از آن نتیجه‌گیری کنم. امام فرمودند:

«خود دانشگاهها را نریختند تعطیل بکنند (مقصود رژیم گذشته است) برای اینها برنامه‌هایی ریختند. معلم‌هایی درست کردند. استادهایی درست کردند که اونها در خدمت آنان بودند و دانشگاه را يك دانشگاه وابسته به خارج، وابسته به انگلستان در يك وقت و به آمریکا در آخر، اینطور درست کردند. افسرادی که از اینها بیایند، الا کمی از آنها، در خدمت اجانب باشند. اینهم يك باب مفصلی است که محتاج به بحث زیاد است که دانشگاه ما را بصورتی درآوردند که فرآورده‌های این دانشگاه، اونهایی که از دانشگاه خارج می‌شدند و بخارج میرفتند و از خارج سوغات می‌آوردند، تماش در خدمت آنها باشد. البته در بین اینها بعضی هم بودند که اینطور نبودند. اما در يك اقلیت ناچیز واقع بودند.»

البته امام در اینجا بطور کلی درباره برخورد آنها به فرهنگ ما، به تمام منافع ملی ما، این مطالب را گفته‌اند.

بنظر ما، با استفاده از سخنان امام، در ارتباط با پدیده قطب‌زاده و راهی که قطب‌زاده طی کرد، راهی که بنی‌صدر طی کرد، راهی که امیرانتظامها و دیگران طی کردند، مسی‌بایستی توجه فوق‌العاده جدی به برگزیدن کادرهای حساس جمهوری اسلامی در تمام زمینه‌ها بشود؛ برای اینکه راهی که قطب‌زاده طی کرده، هنوز

بازست. راهی که بنی صدر طی کرده، هنوز بازست. راهی که این عناصر، از مقام کوچک تا آن قله، پیمودند، هنوز باز است. این راه را بایستی بست. این راه فقط برای آن کسانی نیست که در دانشگاههای آمریکا و اروپای غربی تحصیل کرده‌اند و می‌کنند، بلکه در داخل کشور ما هم، در بین کسانی که حتی دانشگاه هم ندیده‌اند، این راه در مقابل آنها باز است. فرصت‌طلبان هیچ لزومی ندارد که حتماً دانشگاه دیده باشند. البته دانشگاه دیده‌ها با وسایلی که در اختیار دارند، یا دیپلم و معلوماتی که در چنته دارند، می‌توانند موذیان‌تر و خیلی سهل‌تر این راه را طی بکنند. ولی آنقدر که تجربه به ما نشان می‌دهد، این مسئله عمده نیست. مسئله عمده عبارت از این است که: ما بینیم فرصت‌طلبان در دوران حاکمیت یک رژیم، از چه وسائلی می‌توانند بهره‌گیری بکنند، برای اینکه به بالا بروند. به نظر ما، البته این، در درجه اول، جنبه طبقاتی دارد. اکثریت مطلق این‌گونه افراد، امثال قطب‌زاده‌ها، وابسته هستند به طبقات بالائی جامعه ایران، به طبقات مرفه، به سرمایه‌داران و مالکان و دلان. نگاه کنید! فوراً هم رادیوی آمریکا قطب‌زاده «انقلابی» را معرفی کرد. گفت که قطب‌زاده پس از اینکه وزیر خارجه نبود، تبدیل به یک سوداگر، به یک تاجر عادی شده بود! یعنی آن «انقلابی» که اینقدر علیه سرمایه‌داری و غارت و این چیزها صحبت می‌کرد، بلافاصله ارباب معرفی می‌کند، برای دفاعش البته، که بگوید آقا، او کاری نمی‌کرده، از او دفاع می‌کند که آقا، این یک سوداگر بود. واقعیت هم این است که قطب‌زاده مشغول تجارت‌های خیلی بزرگ بود. قاچاقچی هم بود. و ما حاضریم یک شرط‌بندی بکنیم و آن این است که: اطمینان داریم که اگر ریشه‌های توطئه قطب‌زاده روشن شود و افرادی شناخته شوند، در میان گردانندگان این توطئه از هر قماش جانوران خائن و وطن‌فروش پیدا خواهند شد، هم سرمایه‌دار خواهد بود، هم مالک خواهد بود، هم ارتشی خودفروخته خواهد بود، هم روحانی‌نما خواهد بود، هم بازاری خواهد بود، هم مهندس و پزشک و... همه این‌نوع افراد را در این توطئه حتماً پیدا خواهیم کرد، چون ما نزدیکان قطب‌زاده

را فقط همین جور افراد می‌شناختیم و او فقط با این‌گونه افراد تماس داشت.

به نظر ما، تجربه قطب‌زاده تجربه گرانمایی است، که می‌توانست فوق‌العاده خطرناک باشد، و خوشبختانه بایستی اینجا تنها با رضایت خاطر از این واقعیت یاد کرد که مقامات جمهوری اسلامی موفق شدند در بهترین لحظه دستبند به دست یک چنین جنایتکاری بزنند. این که من می‌گویم بهترین لحظه، از این جهت است که، با اطلاعی که رئیس دادگاههای انقلاب ارتش داده، با دلایل کاملاً کافی که برای اثبات این بزرگترین جنایت وجود دارد دیگر واقماً جنایت از این بالاتر نمیشود که کسی بخواد به جان ام‌ا، که اینقدر در جامعه ما محترم و محبوبند، سوء قصد بکند، کسی بخواد شورای عالی دفاع را از بین ببرد، آنهم در یکی از حساس‌ترین لحظات نبرد انقلابی مردم ما علیه تجاوز آمریکایی عراق، کسی که در چنین لحظه فوق‌العاده حساسی بخواد مهم‌ترین مرکزستاد این نبرد را نابود کند. دیگر از این جنایت بالاتر در تاریخ انقلاب ما نمیشود پیدا کرد. یعنی بنظر ما جنایت از بین بردن برخی از رهبران حزب جمهوری اسلامی در مقابل این جنایت رنگ می‌بازد. این دیگر بزرگترین جنایتی است که ممکن بوده است از طرف امپریالیسم انجام بگیرد و بزرگترین خدمت به امپریالیسم جهانی، ارتجاع منطقه و یتمام ارتجاع خود فروخته کشورها می‌تواند باشد.

پرسش: مسئله دفع تجاوز امپریالیستی عراق بحق مهم‌ترین مسئله‌ای است که مردم کشور ما را بخود مشغول میکند. خواهش میکنم درباره دورنمای آینده تلاش بزرگ ملی و میهنی برای دفع این تجاوز، بویژه درباره تاثیر پیروزی ایران و دفع این تجاوز در منطقه و فعالیت امپریالیسم و ارتجاع منطقه بسرگردگی امریکا، برای دشوار ساختن این پیروزی و آینده سیاسی کشور عراق، در ارتباط با شکست تجاوز جنایتکارانه دارودسته صدام به ایران، دیدگاههای «ح.ت.ا» را بیان کنید؟

پاسخ: البته سؤال خیلی مبسوط است و اینکه من بتوانم به

همه جوانب این پرسشی که انجام گرفته، پاسخ بدهم، شاید موفق نشوم، ولی خوب، کوشش می‌کنم.

این مسلم است و امروز همه قبول دارند که تجاوز دارودسته صدام، که برای تسخیر مناطق جنوبی ایران، سرنگون کردن نظام جمهوری اسلامی و مستقر کردن نظامی که موردپسند آمریکا باشد، صورت گرفته، يك تجاوز امپریالیستیست، يك توطئه امپریالیسم امریکا و انگلستان و مجموعه امپریالیسم و ارتجاع منطقه بوده در نقشه براندازی نظام جمهوری اسلامی ایران، که صدمه فوق‌العاده بزرگی به سلطه چندین ده‌ساله یا چندین صدساله استعمار جهانی و چندین ده‌ساله امپریالیسم جهانی وارد کرده است. همانطور که گفتم، حداکثر هدف این تجاوز عبارت بوده است از سرنگون کردن حاکمیت جمهوری اسلامی ایران و حداقلش هم این بوده است که ترمز بکند، جلوی تأثیر انقلابی جمهوری اسلامی ایران را در منطقه‌ای، که از ظرف امپریالیستها «منطقه حیاتی» امپریالیسم آمریکا و امپریالیسم جهانی اعلام شده، بگیرد. این منطقه برای امپریالیسم حیاتی است، برای اینکه در منطقه معادن عظیم نفت هست، که خوراک خون و خوراک حیاتی امپریالیسم در آمریکا، اروپای غربی و ژاپن است. امپریالیسم جهانی میخواست بدست صدام بالاخره بیکی از هدفهای حداقل و حداکثر خود برسد. ولی امپریالیسم در نقشه خود يك چیزی را حساب نکرده بود. تمام نقاط ضعفی را که در جمهوری اسلامی وجود داشت، حساب کرده بود، ولی نقاط قوت میهن ما و کشور ما را حساب نکرده بود، و آن مقاومت کم‌نظیر مردم است برای پاسداری از انقلاب، پاسداری از دستاوردهای انقلاب و پاسداری از همین نظام جمهوری اسلامی موجود. و این مقاومت کم‌نظیر واقعاً امروز دیگر زبانزد تمام مردم باانصاف جهان شده است.

این نقشه در همان ابتدا معلوم بود که دیگر با شکست روبرو شده، ولی البته شکست در نیل به هدف اساسیش؛ در این هدف که جمهوری اسلامی ایران را تضعیف کند. از لحاظ اقتصادی، از لحاظ فنی، از لحاظ امکانات در این زمینه‌ها به هدفهای رسیده است. ولی

به این هدف که تأثیر انقلاب ایران را تضعیف کند، نترانست برسد. برعکس، این پیروزی بزرگ مردم ایران در دفاع از دستاوردهای انقلاب امکانات تازه‌ای بوجود آورد برای دامنه‌دارتر کردن تأثیر انقلاب ایران، برای تجویز نیروهای مردمی و خلقی در مبارزه ضد-امپریالیستی در منطقه. حتی میشود گفت که از حدود منطقه هم به‌میزان زیادی تشمع و بازتابش بیشتر بوده است. ما خوب میدانیم که در ترکیب با این حمله عراق، امپریالیسم یک سلسله توطئه‌های بسیار بسیار پر دامنه‌ای را هم تدارک دیده بود، برای اینکه با توطئه حمله و به کمک توطئه‌های دیگر، بالاخره نظام جمهوری اسلامی را سرنگون کند و یا اینکه اگر این هم نشد، راه مسخ کردن و از داخل منفجر کردن و در اختیار گرفتن باز شود. همه اینها در یک جمله آقای الکساندر هیگ وزیر خارجه آمریکا، قصاب خلق ویتنام و فرمانده سابق ارتش ناتو، کاملاً دیده میشود، که خیلی صریح گفت: آمریکا آنچه که در قدرت و اختیار دارد، بکار خواهد برد، تا در جمهوری اسلامی ایران دولتی سرکار آید که مطابق میل آمریکا باشد، با ارزش‌های غربی منطبق باشد. آمریکا این نقشه‌ها را کشید. یکی از سنگین‌ترین توطئه‌های داخلی توطئه بنی‌صدر بود. ما خوب بخاطر داریم که توطئه بنی‌صدر تنها توطئه‌ای نبود که در داخل قدرت را بدست بگیرد. او از راه سازش با عراق می‌خواست که زمینه کودتای نظامی را در داخل ایران فراهم کند، او برای آماده کردن این زمینه، سیاست ایجاد تشنج در داخل را با تمام قوا دنبال میکرد. سیاست بنی‌صدر دو جانبه بود:

بخاطر دارند شنوندگان ما و دوستان ما، که ما ارتباط بنی‌صدر با عراق را، در نامه‌ای که به حاکمیت خط امام جمهوری اسلامی نوشتیم، یادآوری کردیم. البته خود بنی‌صدر بعداً از این نامه مطلع شد و آنرا فاش کرد. ما نخواستیم این خبر را در روزنامه فاش بکنیم، برای اینکه یک مسئله مخفی بود. در ۵۹/۱۲/۲۲، یعنی قبل از آن جنجال فروردین‌ماه بنی‌صدر، درست چند روز بعد از ۱۴ اسفند ۵۹ - همه این تاریخها هم تطبیق می‌کند - ما اطلاع دادیم که نماینده بنی‌صدر - دکتر تقی‌زاده - که یکی از مشاوران نزدیکش بود از

تهران به لندن پرواز کرده، از فرودگاه مستقیماً به سفارت عراق رفته، دو ساعت در سفارت عراق صحبت کرده و بیرون آمده است. از مضمون مذاکرات نمی‌توانستیم اطلاعی بدست آوریم، ولی در خبر مشخص بود که بنی‌صدر تماسهایی با عراقیها میگیرد - و این تماس مشخص است - او می‌خواهد کجیسه را جوری سرهم بندی کند، تا بتواند بوسیله عده‌ای از افسران ارتش - آنوقت که خیال می‌کرد در ارتش نفوذ خیلی زیاد دارد و واقعاً هم عده‌ای از افسران ارتش را بطرف خودش جلب کرده بود - نقشه کودتای خودش را عملی بکند. این نقشه را هم ما در موقع خودش - با اطلاعاتی که در زمینه‌اش پیدا کردیم - به‌حاکمیت جمهوری اسلامی اطلاع دادیم.

به این ترتیب، ما می‌بینیم که امپریالیسم توطئه‌های گوناگونی در جهت تقویت نقشه تجاوز نظامی خودش بوسیله عراق ترتیب داد. اگر ما اخبار را در مطبوعات ایران دنبال کنیم، از دوران بنی‌صدر و بعد از بنی‌صدر، توطئه‌ها را یکی‌یکی می‌بینیم، از جمله: سیاست ماجراجویانه رهبران سازمان مجاهدین، سیاست همکاری‌شان با بنی‌صدر، توطئه‌هایی که در آذربایجان غربی کشف شد، توطئه‌ای که در آمل کشف شد - توطئه آنهایی که به جنگل رفته بودند - توطئه گروه سرهنگ بازنشسته رضازاده، توطئه گروه مبارزان پارس که خرابکاری می‌کردند و بمب می‌گذاشتند، توطئه گروه ملی‌گرایان وابسته به امپریالیسم امریکا زیر نام «نیما» و سرانجام توطئه قطب‌زاده، که از همه خطرناک‌تر بود.

به این ترتیب، ما حالا می‌توانیم بگوئیم که تجاوز عراق و توطئه‌های کمکی برای تقویت آن، با مقاومت کم‌نظیر مردم ایران تاکنون با شکست روبرو شده. ولی البته تصور اینکه توطئه قطب‌زاده آخرینش بود، بنظر ما دور از احتیاط است. هنوز هم ممکنست قطب‌زاده‌های دیگری و گروه‌های دیگری، با قیافه‌های خیلی خیلی مخفی‌تری، پیدا بشوند و این دسیسه را دنبال کنند.

مسلم اینست که پیروزیهای ایران در جبهه، بخصوص پیروزیهای اخیر، تناسب نیروها را در جبهه دفع تجاوز عراق برفع نیروهای ایران بطور محسوس تغییر داده. در این تردیدی نیست.

ولی با این پیروزی چشمگیر و تاریخی اخیر دو برخورد و از آن دو نتیجه‌گیری میشود کرد، که بایستی در این باره حتماً صحبت کنیم. از این دو برخورد، یکی برخورد محتاطانه، یعنی دوراندیشانه است، برخوردیست که اتمام کردند و از طرف مقامات دیگر ج.ا. هم تجدید شد. این برخورد عبارتست از دوری جستن از غرور و دچار اشتباه شدن در ارزیابی منفی، یعنی کم‌بها دادن به دشمن و امکاناتش. دوم برخوردیست که بنظر ما برخورد زیان‌بخشی است. این برخورد آنست که گر بگیریم، دچار غرور بی‌پایه‌ای بشویم و در نتیجه، یا به خراب برویم و یا با اقدامات اشتباه‌آمیز شرايطی ایجاد کنیم که این پیروزیهای بزرگ نتوانند به نتایج مورد دلخواه برسند. کاملاً میشود اینطور فکر کرد که امپریالیسم و ارتجاع منطقه از این پیروزیهایی که نیروهای مسلح جمهوری اسلامی ایران در آغاز فروردین پیدا کردند، بشدت نگران و ناراضی هستند. بویژه اگر بدانیم که وضع امپریالیسم و صهیونیسم در منطقه دیگری هم به تزلزل افتاده، یعنی در فلسطین اشغال شده. همانطور که در مورد عراق، امریکا سخت از پیروزیهای ایران به وحشت افتاده - این وحشت دوچندان میشود، وقتی که درست همزمان با این پیروزیها، هر سنگر اصلی امریکا در خاورمیانه، یعنی در خود اسرائیل و در فلسطین اشغال شده هم، جنبش جنبه اعتراضی توده‌ای میگیرد، اعتراضیهای همگانی شروع میشود و سرانجام، همانطور که دیروز و امروز و پریروز شاهدش هستیم، به برخورد جدی مردم با نیروهای اشغالگر اسرائیلی می‌انجامد. و بنظر ما این عبارتست از آغاز زلزله‌ای در يك نقطه دیگر، که همانقدر برای امپریالیسم، که در خلیج فارس است. امپریالیسم در دوران اخیر خیلی کوشش کرد که این نقطه اصلی بحرانی خاورمیانه را از فلسطین منتقل کند به خلیج فارس، در آنجا آرامش برقرار کند و تمام فشارش را بگذارد برای درهم شکستن انقلاب ایران. ولی حالا ما می‌بینیم که زمین زیر پای امپریالیسم در جاهای دیگری هم به لرزه افتاده. ما از اینجا به خلق فلسطین درود می‌فرستیم و همانطور که اکنون بیش از ۲۰ سال است که حزب ما در این زمینه موضع گرفته، ما با

تمام نیرو و پشتیبان مبارزه خلق فلسطین هستیم و مبارزه خلق فلسطین را هرگز جدا از مبارزه خلق خودمان علیه امپریالیسم ندانسته‌ایم. ما مبارزه خلق فلسطین را جزئی از مجموعه نبرد خلقهای منطقه کشور خودمان، که یکی از حساسترین مناطق جهان است، علیه امپریالیسم و ارتجاع میدانیم و با آرزوی پیروزی و موفقیت برای این نبردی که آغاز شده، منتظر نتایج مثبت آن هستیم. البته ما باید بدانیم که ممکن است این اوج‌گیری با رکورد روبرو شود، یا ضربه روبرو شود. ولی آنچه که شروع شده، دیگر برگشت ندارد. این جریان‌ها که در فلسطین شروع شده، شبیه همان جریان‌هاست که در ایران، سالها قبل از پیروزی انقلاب و بویژه در یک سال قبل از انقلاب، آغاز شد: با تظاهرات قم، بمب تهریز، بعد اصفهان، بعد شهرهای دیگر، که پشت سر هم اوج گرفت و اوج گرفت و ۱۷ شهریورها هم نتوانست این جنبش را بخوابانند. امپریالیسم آمریکا و اسرائیل مسلماً خیلی جنایتکار هستند. نمونه‌های جنایت آنها را در رژیم شاه، جنایت اویسی‌ها و نصیری‌ها را هم ما دیده‌ایم. ولی اینرا هم دیده‌ایم که چگونه خلق با نبرد پی-گیرش پوزه آنها را به خاک مالید. ما با امید خیلی زیاد و با خوش بینی به این نبرد نگاه می‌کنیم. و همان‌طور که گفتیم، درود همه توده‌ایها بر مبارزان فلسطین!

بهر حال، در اینجا بایستی حساب کرد که امپریالیسم هنوز دارای امکانات جدی و نیرومندی هست، که بوسیله آنها لااقل تلاش میکند که جلوی این خطری را، این زلزله‌ای را که متوجه پایه‌های حاکمیت خودش می‌بیند، بگیرد و یا اینکه ترمز بکند و یا اینکه حتی کوشش بکند که آنها عقب بزنند. این تلاش امپریالیسم و نیروها و امکاناتش را نبایستی نادیده گرفت و به آن توجه خیلی خیلی مسئولانه و جدی نکرد. من اینجا از شیوه برخورد امپریالیسم و راهنمائی‌هایی که به عمالش میکند، نمونه‌ای را ارائه می‌دهم. مثلاً صدای آمریکا روز ۱۹ فروردین مقاله روز کریسشن ساینس‌مانیتور را، که مال امریکاست و بلندگوی وزارت خارجه امریکاست، میخواند. در این مقاله گفته میشود: یک مقام بلندپایه عرب اخیراً گفت: مصر تنها

کشور است که توانائی کمک کردن به عراق را دارد. حال که امید چندانی به توقف جنگ از طریق میانجیگری وجود ندارد، به گفته دیپلماتهای عرب، عربستان سعودی مصمم است که بهر طریق از شکست عراق در این نبرد پیشگیری کند. عربستان توسط کشورهای کوچک عرب نیازهای مالی عراق را برای ادامه جنگ تأمین میکند. بگفته این دیپلماتها اعراب انتظار دارند که مصر نقش مؤثری در حمایت عراق بپذیرد. روزنامه بعد اضافه میکند: پس از پیروزی ایران در جبهه جنگ و اعلام این که ارتش چهارم عراق خود را برای استقرار دوباره آماده می‌کند، شاهزاده سلطان عبدالعزیز وزیر دفاع عربستان سعودی و ملک حسین پادشاه اردن به بغداد سفر کردند. شاهزاده سلطان عبدالعزیز در ادامه کوششهایش برای جلب حمایت اعراب به همراه یک هیئت سعودی به صنعا پایتخت یمن شمالی رفت. روزنامه در جای دیگر اضافه میکند که شیخ جابر شیخ کویت هم به امارات عربی رفته، تا شیخ زاید را برای این نقشه آماده‌سازد. از طرف دیگر همین رادیوها سروصدا راه انداخته‌اند که هم‌اکنون سی‌هزار نفر داوطلب از کشورهای عربی برای شرکت در جنگ علیه ایران به عراق آمده‌اند. خوب، اینها همه‌اش یک سلسله شواهدی است که امپریالیسم از این‌امکانی که برای تضعیف ج.ا.ا. پیدا کرده، برای مشغول نگه‌داشتن ج.ا.ا.، برای صدمه زدن از لحاظ اقتصادی، نظامی، مادی و همه چیز به ج.ا.ا. نمی‌خواهد به این آسانی دست بردارد و به این آسانی تسلیم شود. و واقعاً میتوانیم فکر کنیم که تسلیم امپریالیسم به انقلاب کشور ما چه نتایج بزرگی برای خلقتهای این منطقه خواهد داشت و چه ضربه‌ای برای امپریالیسم خواهد بود. پس بایستی دشمن را کوچک نگرفت، بایستی حساب کرد که دشمن می‌تواند هنوز نیروهای را تجهیز کند. در این زمینه بنظر ما، خیلی اهمیت دارد که سیاست دولت ایران در مجموع - نه فقط در اینکه در جبهه چه اقداماتی بایستی انجام داد - بلکه در مجموع خودش اشتباهاتی نکند. این اشتباهات میتواند برای سرنوشت همین جنگ و سرنوشت مجموعه این تلاش ملی انقلاب ایران برای تضعیف پایه‌های تسلط امپریالیسم در منطقه، گران تمام بشود. این اشتباهات

میتوانند از سه سرچشمه جاری بشوند:

یکی از ارزیابی و شناخت نادرست از واقعیات جامعه عراق و میدان دادن به ذهنی‌گرائی و فرضیات غیرعینی و غیرواقعی. دوم ارزیابی نادرست درباره نیروهای خودی و امکانات دشمن و کم‌بها دادن به نیروهای همگام و متحدان بالقوه و بالفعل جمهوری اسلامی ایران و استفاده نکردن از این نیروهای بالقوه و بالفعل، که در جهت پشتیبانی از انقلاب ایران، در جهت ایجاد يك تحول بنیادی در عراق به سود محرومان جامعه عراق، بسود سمت‌گیری ضد امپریالیستی هستند.

سوم کوشش و تلاش بمنظور تحمیل نظریات غیرمنطبق با واقعیات به سایر نیروهای متحد بالقوه در عراق. این ناروشنی‌ها میتواند تأثیر منفی داشته باشد. ما در مطبوعات ایران متأسفانه شاهد ناروشنی‌هایی هستیم که گاه واقعاً برای خود ایرانیها هم سوال مطرح میشود. مثلاً در روزنامه صبح آزادگان ۲۶ فروردین، یعنی امروز، ما این پرسش و پاسخ را در مصاحبه با دکتر ولایتی وزیر امور خارجه می‌خوانیم:

پرسش: چندی پیش یکی از فرماندهان نظامی گفتند که تا فتح کربلا پیش خواهیم رفت. نظر وزارت خارجه در این مورد چیست؟

پاسخ آقای دکتر ولایتی: البته هرکس مسئول گفته‌های خودش است. البته باید گفت ایشان يك نظامی است و همانطور که گفته شد، استراتژی وزارت خارجه عدم دخالت در شئونات هر کشوری از جمله کشور عراق است.

این يك نمونه ناروشنی است در سیاست. این ایجاد سردرگمی می‌کند. در رادیو هم همینطور است. گزارشهای یکنواختی در این زمینه در روزنامه‌ها و رادیو دیده می‌شود. بنظر ما این بهیچ وجه بسود سیاست دولت ج.ا.ا. نیست و بایستی یگانگی جای این دوگانگی را بگیرد. در گفتارهایی که صبح‌ها از گفتگو و مصاحبه با افراد مختلفی از جنبه پخش میشود، اغلب از اینکه ما آماده فرمانیم، تا به کربلا برویم و عراق را بگیریم و از این قبیل چیزها صحبت

میشود. خوب، این جو معینی ایجاد میکند. از طرف دیگر رئیس‌جمهور و وزیر خارجه میگویند که برای ما فقط مسئله پس گرفتن خاک ایران مطرح است، نه اشغال خاک دیگری. بنظر ما این موضع درست رهبری رسمی جمهوری اسلامی ایران است که در پاسخ وزیر خارجه هم مطرح شده است. بنظر ما این مسئله بایستی خیلی جدی گرفته شود. نباید اجازه داد که هرکسی حرفی بزند. یا آن حرف درست است یا این سیاست. بنظر ما، موضع‌گیری وزارت خارجه ایران، موزمگیری که ما در گفتارهای اخیر رئیس‌جمهور و رئیس دولت هم بطور مشخص دیده‌ایم، درست است. باید به این موزمگیری پایبند بود و آنرا تبدیلیش کرد به یک موزمگیری یگانه. این تأثیر خیلی زیادی خواهد داشت در اوضاع عراق. مخالفین ج.ا.ا. دشمنان ما میتوانند از یک اشتباه سیاسی دولت ج.ا.ا. برای تجهیز یک مقداری از نیروهای ناآگاه بهره‌گیری بکنند. به این جهت این مسئله اهمیت خیلی زیاد دارد و باید به آن توجه کرد.

و اما در مورد خود وضع عراق. بنظر ما بایستی به آنچه که در عراق می‌گذرد و امکاناتی که هست، توجه دقیق و خیلی خیلی جدی کرد و این را یکی از مبانی سمت‌گیری سیاسی قرار داد. اگر نخواهیم شمار بدهیم و تبلیغات بکنیم، واقعیت این است که الان در عراق چهار جریان سیاسی وجود دارد - حالا این جریانها هرکدامش به شکل واحد یک جریان منسجم هست یا نیست، مورد بحث ما نیست - ولی در هر حال چهار گرایش، چهارتا نیروی مختلف وجود دارد:

یکی از این چهار نیرو هبارتست از نیروی حاکم بعث عراق. این یک نیرو است. یک واقعیت است. نمیشود تصور کرد که دونه‌سه نفر آنجا هستند، یک صدام هست و علی و حوضش. اینطور نیست. نیروی حاکم بعث عراق یک نیروی اجتماعی است با تمام خصوصیاتش، با تمام سوابقش. ۱۵ سال هم در حکومت بوده‌است.

نیروی دوم عبارتست از امکانات و نیروهائی که امپریالیسم و ارتجاع عرب در عراق مستقیماً در دست دارند. این نیرو غیر از نیروی بعث عراق است. در عین حال که بعث عراق امروز کاملاً با امپریالیسم و با ارتجاع عرب همکاری میکند، ولی نیروهای

مشخص امپریالیسم و ارتجاع عرب غیر از این نیست. این نیرویست که آنها در عناصر ارتشی دارند، در بخشی از پروکراسی سرمایه دار شده دارند یعنی سرمایه داری پروکراتیک، یعنی کارمندان عالی رتبه ای که از همان بعثی ها هستند، ولی توده وسیع بعث را تشکیل نمیدهند، بلکه بخشی از گردانندگان بعث هستند که مقامات مهم اقتصادی در عراق دارند و کلیدها در دستشان است؛ پول زیادی در دستشان بوده و فاسد شده اند و مثل سادات واقعاً به وابستگان کامل به غرب مبدل شده اند.

نیروی سوم نیروی مسلمانان مبارز است. وضع این نیروی مسلمانان مبارز و اصولاً وضع مناسبات مسلمانها و ترکیب آنها در عراق، با وضعی که در ایران وجود داشته است، تفاوت دارد، و اگر ما نخواهیم این تفاوت را در نظر بگیریم، دچار اشتباه شده ایم. چهارم هم نیروی جبهه موفلفه دمکراتیک نیروهای سیاسی است اینها عبارتند از بخشی از نیروهای دمکرات، نیروهایی که در جهت سیاست بعث سوریه فکر می کنند و حاضر هستند که آن سیاست را در پیش بگیرند. نیروهای چپ هستند و از آنجمله حزب کمونیست، که دارای نفوذ مردمی در زحمتکشان است. نیروهای مختلفی از خلق کرد هستند، که موضعگیریهای مترقی، ضد امپریالیستی، میهنی و مردمی دارند.

این وضع نیروهای داخل عراق است. عوامل خارجی هم که میتوانند در عراق تأثیر بکنند، بطور کلی سه نیرو هستند: یکی عبارتست از امپریالیسم و ارتجاع منطقه، که معلوم است چگونه میخواهند در عراق اثر بگذارند.

یکی عبارتست از ج.ا.ا. که بالاخره بعنوان هم سرحد و کسی که این جنگ را تحمل کرده، تجاوز را تحمل کرده و خسارات زیادی به آن وارد آمده، حتماً بطور طبیعی علاقمند است باینکه در داخل عراق آن وضع ادامه پیدا نکند، که دو مرتبه همین تجاوز و همین خطر وجود داشته باشد. این علاقه دولت ج.ا.ا. به آینده کشور عراق کاملاً بحق است.

سوم هم تمام جبهه ضد امپریالیستی و ضد صهیونیستی جهانی

است، از کشورهای جنبه پایداری گرفته تا تمام جنبش‌های ضد-امپریالیستی، کشورهای موسیالیستی، احزاب چپ دنیا، که همه اینها علاقمند هستند که عراق به یک پایگاهی مثل عربستان سعودی و اردن و خلاصه به زائده اسرائیل تبدیل نشود.

در ارتباط با اینکه اصولاً چه وضعی در عراق میتواند پیش بیاید، نگاهی هم به خود جامعه عراق اهمیت دارد: عراق نزدیک به ۱۳ میلیون جمعیت دارد، که در این جمعیت، مطابق آخرین آمار، ۱۷٪ کردها هستند، ۸۰٪ عربها هستند و ۳٪ هم بقیه ملیتها از لحاظ مذهبی هم، کردها تقریباً همه سنی هستند، اعراب هم، بخشی شیعه و بخشی سنی، هستند. گفته می‌شود که تقریباً ۶۰٪ مردم عراق شیعه هستند و ۴۰٪ سنی. خود این وضع، یعنی همین وضع ملی و مذهبی که در عراق هست، تفاوت آنرا با ایران بارزی کند؛ باید در این مورد که عین وضعی که در ایران پیدا شده، می‌رواند در عراق بهمان شکل پیدا شود، دقت فوق‌العاده کرد.

در تجربه تاریخی انقلابهای بزرگ دیده شده است که گاهی اوقات انقلابیون بسیار، با تجربه هم این اشتباه را می‌کنند که به شرایط عینی یک جامعه و اختلافی که آن شرایط با جامعه دیگر دارد - با تمام شباهت در ظواهرشان - توجه نمی‌کنند و گاهی اوقات ممکن است که این سرنوشت‌ساز باشد. ما یک نمونه‌ای داریم، نمونه‌ای بسیار بارز در مبارزات انقلابی نیروهای چپ، نیروهای طرفدار مارکسیسم:

انقلاب کوبا که انجام گرفت، رهبران فوق‌العاده بنامی داشت مثل فیدل کاسترو، مثل چه‌گوارا و دیگران. آنها انقلاب کوبا را آغاز کردند، جنبش انقلابی را پی‌ریزی کردند، گام یکم بالاخره رفتند تا یک پیروزی بزرگ تاریخی زیر دماغ آمریکا و علیه یکی از وابسته‌ترین و سرسپرده‌ترین نظام‌های اجتماعی دست نشانده امپریالیسم بدست آوردند؛ پیروزی که امروز همه‌جا از آن صحبت می‌شود. این مبارزان انقلابی تجربیات خیلی زیادی هم پیدا کردند، چون از روز اول تا آخر در انقلاب بودند، همه ریزه‌کاریهای مبارزه انقلابی را میدانستند. ولی پس از اینکه گرومی از این انقلابیون،

که در رأسش چه گوارا بود و او مسلماً یکی از بزرگترین انقلابیون دوران ماست - تصور کردند که عین این جریان کوباً را میشود در هر کشور نظیر کوبا، مثلاً برلیوی، که از لحاظ مشخصات همومیش، از لحاظ وابستگیش به امپریالیسم، از لحاظ توده مردم، از لحاظ وضع طبقاتی، از لحاظ صنعت و... تقریباً شبیه به کوبا بود، پیاده کرد. این همان اشتباه بزرگی بود که نتیجه زیانبخش آنرا ما دیدیم. بنابراین، بی توجهی و یا کم توجهی به این مسائل، بخصوص به ویژگیها، به اختلافات، بوضع مردم، به مناسبات مردم با همان رژیم حاکمی که موجود است، خیلی خیلی اهمیت دارد.

به این ترتیب است که ما فکر می‌کنیم، با در نظر گرفتن همه اینها در چارچوب شکستهای آینده‌ای که - اگر وضع بهمین منوال ادامه پیدا کند - عراق از ارتش مقاوم ایران خواهد خورده سه حالت میتواند در عراق پیدا شود:

یک حالت اینست که رژیم بعث بتواند خودش را نگه دارد، یعنی نیروهای انقلابی در عراق نتوانند قدرت لازم را برای نیل به حاکمیت پیدا کنند، همانطور که در مثال بولیوی دیدیم. بسخن دیگر، با توجه بوضع داخلی عراق، امکان تغییر حاکمیت بفتح نیروهای انقلابی، چه بصورت سرکردگی نیروهای اسلامی، چه بصورت جبهه متحدی از همه نیروها، از مسلمانان مبارز گرفته تا نیروهای چپ، پیدا نشود. در اینصورت این امکان هست که رژیم بعث عراق - حالا با صدام یا بی‌صدام، اینهم باز به آنجا مربوط است، ولی به احتمال زیاد بدون صدام، چون صدام دیگر خیلی باشکست‌روبرو شده است - همچنان در قدرت بماند. رژیم بعث بدون صدام یعنی اینکه خود بعث صدام را برکنار کند و چنانچه از بعث به دو شکل، یکی با تشدید تمایلات ارتجاعیش، یکی هم با نشان دادن روی خوش به ایجاد جبهه‌ای از همه نیروها، در قدرت بماند.

امکان دوم عبارت از این است که نیروهای ارتجاعی و امپریالیستی بایک حقه‌بازی، با یک صحنه‌سازی، بالاخره عوامل سرسپرده خودشان را، حتی باقیافه خیلی خیلی اسلامی حتی با قیافه تبعیت از امام خمینی بعنوان رهبر، بعنوان امام، بتوانند روی کار

بیاورند. منتهی این حکومت عبارت است از يك حکومت نظامی مسطلی که بعداً مثل سادات راه خودش را خواهد رفت. اینهم يك حالت دومی است. این امکان را هم نبایستی ندیده گرفت. در مطبوعات ایران و حتی در یکی از گفتارهای رئیس‌جمهور هم به این مسئله توجه داده شده و کاملاً درست است که به این مسئله توجه بشود. يك چنین حقه‌بازی‌ای کاملاً ممکن است.

سوم هم اینست که همین طیف وسیع نیروهای انقلابی که در عراق هست، موفق شود که تغییر بنیادی در جامعه عراق بوجود آورد. بنظر من خوبست که ج.ا.ا به این مسئله سوم، که امکان واقعی يك تحول در عراق هست، توجه خیلی خیلی جدی میدول‌بدارد، زیرا بی‌توجهی به این امکان و درنظر نگرفتن شرایط عراق، امکان‌عملی شدن یکی از دو راه‌حل اول و دوم را فراهم می‌آورد، و آن‌وقت، بایستی گفت که تمام این تلاش پر از درد و رنج میهن‌ما برای درهم شکستن يك توطئه امپریالیستی واقعاً به نتیجه مطلوب خودش نرسیده است. درهر حال، آینده عراق بازهم نشان خواهد داد که تا چه حد این‌پیش‌بینی ما دقیق و مطابق با واقعیات اجتماعی بوده است. ما فکر می‌کنیم که همین‌طور است.

پرسش: خواهش می‌کنیم تعجب نکنید، ولی واقعاً این پرسش برای ما مطرح است. در اخبار هفته گذشته خبری بود درباره سیل بسیار شدید در جمهوری دمکراتیک خلق یمن و خسارات زیادی که از آن به مردم رنجکش این جمهوری، که در شرایط بسیار دشوار محاصره دشمنانه از طرف عربستان سعودی، سومالی، سودان و مصر، برای استقلال و آزادی و عدالت اجتماعی و پیشرفت مبارزه می‌کنند، وارد آمده است.

در این ارتباط برای ما کارگران يك کارخانه جنوب شرقی تهران این پرسش پیش آمد که: آیا این رویداد هم برای نازک‌بینان و پاسخ‌گویان روزنامه‌های پرتیراژ بهانه‌ای نخواهد بود که باز هم سرانبان فحاشی و افترا زنی را به حزب توده ایران باز کنند؟!

پاسخ: البته ارتباط خیلی بامزه است. چون واقعا هم يك همچنين نمونه‌هایی پیدا میشود. این دوستان البته يك کمی مسئله‌را به شوخی گرفته‌اند، ولی در واقع يك واقمیت تلخ اجتماعی را بیان کرده‌اند، چون اتفاقا در این هفته اخیر نمونه‌های شبیه این، البته نه عین این، دیده شده است. لذا بد نیست يك کمی در این باره گفتگو کنیم.

من اول می‌خواهم به این رفقای که این نامه را نوشته‌اند، يك کمی انتقاد دوستانه بکنم. رفقای عزیز! بنظر من شما خیلی نازک نارنجی شده‌اید. اگر از دوستان قدیمی هم در میان شما هست، باید دیگر بدانید که در کشور ما همیشه يك عده‌ای توده‌ستیز حرفه‌ای وجود داشته‌اند و دارند. این طغلك‌ها تمام سرمایه زندگیشان در این توده‌ستیزیست. آخر چیز دیگری ندارند برای زندگی. حتی شاید نان خوردنشان هم در همین توده‌ستیزیست. چهل سال است که ما با این عناصر، با رنگهای مختلف با قیافه‌های مختلف، با اشکال مختلف، در همه‌جا روبرو هستیم. در دوران پس از انقلاب هم اینگونه عناصر فقط يك رنگت و روغن انقلابی به‌خودشان زده‌اند. اینها صبح که از خانه بیرون می‌آیند، اگر آفتاب باشد، می‌گویند مسئول حزب توده است که میخواهد آنقدر گرما را زیاد کند که مردم عاصی بشوند از گرما، ناراحت بشوند از گرما، و بالاخره راضی بشوند که بروند زیر «سلطه روس»، برای باد خنکی که از آنجا خواهد آمد! اگر باران بیاید، باز هم مسئول حزب توده است، برای اینکه مردم را میخواهد ناراضی بکند علیه این انقلاب، برای اینکه اگر مردم ناراضی بشوند، بعد بالاخره حاضر میشوند که بروند زیر «سلطه روس»! همین هفته پیش در گفتارمان گفتیم که یکی از این چرانان نه خیلی بدخواه نوشت که: آقا حزب توده از سندیکاها برای این دفاع می‌کند که در سندیکا می‌فهمند که همه پدبختی‌هاشان از سرمایه‌داری غرب است و وقتی اینرا فهمیند، تمایل پیدا میکنند به کشورهای سوسیالیستی، خلاصه آماده میشوند که بروند زیر «سلطه روس»!

خوب، من خیال می‌کنم که بایستی دوستان ما يك کمی هم

بزرگمنشی داشته باشند، سخت گیر نباشند. آخر این افراد اگر هفته‌ای بگذرد و واقماً چیزی علیه حزب توده ایران ننویسند، ممکنست که از نان خوردن بیفتند. از آنها بازخواست میشود که: آخر چرا باز درباره حزب توده هیچ‌چی نیست؟ از این نوع چیزها خیلی زیاد است. به این ترتیب من خیال می‌کنم که ما يك کمی بیشتر باید پوستمان کلفت باشد و منتظر باشیم که تا وقتی که حزب توده ایران هست، در این جناحهای مختلفی که زیر رهبری اقبال بینایی هستند - و عناصر مختلف سرمایه‌داران و مالکان در آنها همیشه میتوانند نفوذ بکنند - همیشه شمار ضد توده‌ای، همیشه این توده - ستیزی وجود خواهد داشت. حتی اگر فرض بکنیم که يك روز همه متحد خلق از نیروهای پیرو سوسیالیسم علمی و مسلمانان واقعی، مسلمانان مبارز انقلابی هم‌په وجود آید - در شرایطی که آنها به تجربه خودشان به این نتیجه برسند که این همکاری ضرور است - باز هم این توده ستیزی از بین نخواهد رفت. این مسئله طبقاتی است. این مسئله جهانیست. این مسئله مربوط است به تمام روند انقلاب در دنیای امروز، که عبارت است از انقلاب کار علیه سرمایه، انقلاب محرومان علیه غارتگران و زورگویان. هر که از محرومان دفاع بکند، از طرف جناحهای مختلف غارتگران و زورگویان مورد حمله ناجوانمردانه قرار میگیرد.

و اما درباره مثالهایی که این روزها پیدا شده، باید گفت که دو سه تا مثال، خیلی جالب است:

یکی همکار مطبوعاتی ما آقای نازک‌بین در روزنامه اطلاعات (بخشید «زبان‌دراز») که اظهار لطفش اخیراً به ما و به همه نیرو - های راستین پشتیبان انقلاب ایران خیلی زیاد شده و چپ و راست، بجای اینکه امریکا را بزند و ارتجاع را بزند، به ما می‌زند. و یکی دیگر هم در روزنامه جمهوری اسلامی، پاسنگوی محترم به‌مسئولیات، باز حزب توده ایران را مطرح کرده، و غیره و غیره. صرف نظر از اینکه این دوستان بی‌نام چه کسانی هستند - و متأسفانه ما نمیدانیم که چه کسانی هستند، چون آنوقت میتوانستیم دقیقتر صحبت بکنیم، ولی حالا مجبور هستیم که کلی صحبت بکنیم - بطور کلی باید بگوئیم

که در مطبوعات و رسانه‌های گروهی ایران هنوز چهار نیرو وجود دارد:

یکی بقایای رستاخیزها هستند، یعنی بقایای مطبوعات و تبلیغات رژیم گذشته هستند، که با تغییر شکل خودشان را دو مرتبه جا زده‌اند، و گاه هم جزء مفسرین مهم‌اند. یک نمونه‌اش همان کسی بود که آن نامه ننگ‌آور را به دکتر امینی نوشته بود و او را «رهبر ملت ایران» خطاب کرده بود و پس از انقلاب تبدیل شده بود به یکی از بلندگویان ج.ا.ا از این نمونه‌ها هم هستند در روزنامه اطلاعات و در روزنامه کیهان. اینها بالاخره مقر مهم تبلیغات رژیم گذشته بودند.

یکی دیگر کسانی هستند که بوسیله قطب‌زاده‌ها، یزدیها، بنی‌صدرها و همپالکیهاشان، که در یک دوران طولانی پس از انقلاب یعنی تا همین اواخر، هنوز قدرت زیادی داشتند، توی این رسانه‌های گروهی بزرگ جا زده شده‌اند. یادمان نرود که آقای یزدی مدت طولانی اداره‌کننده روزنامه کیهان بود، یا اینکه مثلاً شمس‌الاحمد که حالا چهره‌اش دیگر روشن شده است و سرش از روزنامه کارگر حزب سوسیالیست معلوم‌الحال بیرون می‌آید، مسئول روزنامه اطلاعات بود. اینها در این دوران خیلی آدمها را در اینجاها گذاردند. یا کسانی که در روزنامه اطلاعات وابسته بودند به لیبرالها. میدانیم که رسانه‌های گروهی دوران طولانی در دست لیبرالها و در دست بدتر از لیبرالها بودند و عناصر زیادی از آنها آنجا جای گرفتند. عناصر نفوذی هم، آنطور که امام بارها گفته‌اند، در اینجاها خیلی زیاد است. سوم هم جوچه مائوئیست‌هایی هستند که از همان اول انقلاب و قبل از انقلاب، مثل قطب‌زاده‌ها، خودشان را توانستند جا بزنند و بنام «اسلامی» خودشان را معرفی کنند - امثال غضنفرپور - منتصبی به اشکال پوشیده‌تر و مخفی‌تر. آنها در اغلب این رسانه‌های گروهی پست‌های حساسی دارند.

چهارم هم افراد کم‌آگاهی هستند از مبارزان اسلامی، که واقعا اطلاعاتشان نسبت به مسائل سیاسی ایران و جهان و تاریخ ایران فوق‌العاده ناچیز است، خیلی ابتدائی و سطحی است. این واقیعت

تلخی است که ما از آن متأسفیم چون به علت همین کم اطلاعی، اغلب، و گاهی اوقات بطور کامل، در دام آن اژدهایان می افتند و حرفهای آنها را تکرار می کنند. درباره این گروه چهارم البته ما تأسف و تعجب داریم که اینها، با این همه تجربه تلخ که ما در انقلاب داشته ایم، یواش یواش دیگر می بایستی دوستان و دشمنان انقلاب را بشناسند و دیگر در دام دشمنان نیفتند.

در مورد آن سه گروه اول، ما اصلاً تمجیبی نداریم. آنها وظیفه شان همین است. آنها اصلاً برای این در آنجا هستند که هر چه ممکن است نفاق افکنی کنند و نگذارند که نیروهای اصیل انقلابی در يك جیبهای متحد بشوند. آنها پیاده کننده خط برژینسکی هستند، بدون هیچگونه کم و زیاد. آنها قطب زاده های کورچولونی هستند، ریزه پیزه، که اینجا و آنجا جا گرفته اند. البته ما چون این کسانی را که بما دائماً فحش می دهند («س-ج» و «النسق» و «صالح» و «زبان دراز» و پاسخگوی روزنامه...) نمی شناسیم و نمی توانیم معین بکنیم که آنها جزو کدام یکی از این چهار گروه هستند. ما امیدوار هستیم که جزو گروه چهارم باشند، ولی زندگی نشان خواهد داد که آنها از گروه اول و دوم و سوم سر در خواهند آورد یا نه. این را زندگی نشان خواهد داد. ما امروز نمیتوانیم بگوئیم.

خوب، حالا چرا این فحاشی ها نسبت به حزب توده ایران میشود پاسخ خیلی ساده است. ح.ت.ا. با صراحت، با بیباکی، که معتقد بوده بسود انقلاب ایران است و به زیان انقلاب ایران است، حتی به زیان خودش، با خریدن دشمنی و کینه توزی عناصر مختلف یا قشرهای مختلف، اعلام کرده است. آن روزی که ما اعلام کردیم بنی صدر شایستگی برای ریاست جمهوری ندارد، ببینید چه جیبه عظیمی علیه ما بود. ولی ما با تمام صراحت، با در نظر گرفتن تمام هواقب منفی که ممکنست برای ما بیار آورد، اینرا اعلام کردیم و پای آن هم ایستادیم. و بالاخره هم معلوم شد که بنی صدر چه عنصر خطرناکی است و ما حق داشتیم. در مورد قطب زاده هم ما حق داشتیم. ببینید چقدر در مورد قطب زاده بما فحش دادند. این آقای قطب زاده رفت در مجلس شورای اسلامی و یکساعت و نیم به ح.ت.ا. فحش

ولی يك نفر بلند نشد به او بگوید که: آخر مرتیکه، چرا اینقدر رذالت و هتاک می‌کنی؟ ولی ما با در نظر گرفتن این که رادیوی تهران ۶ دفعه این گفتار را پخش کرد، نظر خودمان را درباره قطب‌زاده گفتیم. با در نظر گرفتن اینکه روزنامه میزان و روزنامه انقلاب اسلامی، با آن تیراژ وسیع، با آن امکانات، بما بدگویی خواهند کرد و فحش خواهند داد، ولی ما نظر خودمان را گفتیم. حرف ما درست بود.

حالا وضع اینطوری است که حتی این جوانان، بگوئیم، با حسن نیت، یعنی اگر فرض کنیم که این فحش‌دهندگان کنونی جزو گروه چهارم هستند، خوب برایشان خیلی سخت‌است، چون اغلب اینها يك دوره از قطب‌زاده دفاع کرده‌اند. اینها در این روزنامه اطلاعات از آقای قطب‌زاده وزیر خارجه کشور ما (!) وزیر خارجه کشورمان (!) چند هزار دفعه نوشته‌اند چه قدر تمسک کرده‌اند از این آدم؟ حالا همین‌ها صاف بیایند و بگویند که ح.ت.ا. راست می‌گفته؟! نه! مگر میشود قبول کرد که حرف ح.ت.ا. راست درآمده، بدون اینکه پنجاه تا فحش به ح.ت.ا. داد؟! همچو چیزی اصلا نمی‌شد! در این نوع مسائل اگر میخواستند آن شیوه اول را پیش بگیرند، بایستی بگویند که هر مسئله خوبی در جمهوری اسلامی مطرح شده، ح.ت.ا. در آن جهت بوده است. ولی حالا چی می‌گویند؟ حالا که توطئه قطب‌زاده کشف شده، روزنامه اطلاعات بجای اینکه يك سرمقاله بنویسد درباره این توطئه خطرناک، توطئه‌ای که می‌خواست امام را از بین ببرد، توطئه‌ای که می‌خواست شورای عالی دفاع را از بین ببرد، آنهم در این لحظه حساس جنگ، ببینیم که آقای «زبان‌دراز» چه می‌نویسد و کجا برایش اهمیت دارد. من همین جمله «زبان‌دراز» را می‌خوانم:

«امتیاز بزرگی که صادق‌خان داشت و بنظر زبان‌دراز چندان هم اتفاقی نبود، این بود که توده‌ایها به‌او فحش میدادند. شما نمی‌دانید در صحنه سیاسی چه نعمت بزرگی است که توده‌ایها به‌آدم فحش بدهند.»

مثل اینکه غیر از صادق‌خان، دیگران هم، آقای زبان‌دراز، از این مسئله خیلی بهره‌گیری دارند می‌کنند. ایشان اضافه می‌کند:

«از اول انقلاب تا حالا هر قضیه خوب و مطلوبی که می‌خواست
لوٹ شود، کافی بود و کافیست که این قوم خوش سابقه از آن حمایت
کند. بی‌چاره بند «ج» که دیدید به چه سرنوشتی دچار شد.»

راستی باید گفت که در نزد بعضی افراد بدخواهی و نادانی
و پرمدهائی از قله هیمالیا هم میتواند بالاتر برود. آخر آقا، تمام
مالکان و سرمایه‌داران، تمام این نیروئی که بنام «اسلام» می‌خواهد
جلوی انجام این اصلاحات را بگیرد، تمام نیروهای امپریالیستی و
لیبرالها در جلوگیری از اجرای بند «ج» دخالت نداشته‌اند، فقط
موافقت ح.ت.ا. بوده، که عامل جلوگیری از اجرای بند «ج» شده
است؟ باید گفت که چقدر میتواند آدم یا نادان باشد یا بدخواه؟
وحشتناک است واقماً تعجب‌آور است. ولی متأسفانه واقعیت است.
امام میگویند: يك سيلی خورده‌ایم از اشتباه. همه ناپسامانی‌هائی‌را
که الان داریم برای اینکه اشتباه کردیم. نباید اشتباه تکرار شود.
نباید سفیل‌موش بکنیم که در جنگ با آمریکا هستیم. ما در جنگ با
آمریکا و تفاله‌های آمریکا هستیم، «این تفاله‌هائی که قالب زدند
خودشان را به ما و ما هفتت کردیم؛ الان هم هستند.»

امام اینطور برخورد میکنند به مساله. آنوقت آقای زبان‌دراز،
که مملوم نیست از کجا زیانش را پیدا کرده و اینقدر دراز شده،
ممتقد است که نخیر! هیچ این اتفاقاتی که امام گفته، نیفتاده‌است؛
فقط چون ح.ت.ا. گفته است که قطب‌زاده جاسوس است، فوراً يك
چتر دفاعی برای او کشیده شده است. و اگر چنین باشد، فوق‌العاده
تاثرانگیز است. حزبی تمام موجودیت خودش را به خطر می‌اندازد
و با چنین قدرتهائی گریبانگیر میشود و با تمام صراحت مطرح
میکند که این آقا جاسوس است؛ این حزب حاضر میشود که برای
دفاع از نظر خود برود به محکمه؛ ولی به این حزب میتوبند که این
کار او فقط از روی نفاق افکنی است! خوب، همین مساله برای شما،
آقای زبان‌دراز، مطرح نشد که: چرا در مقابل این اتهامی که ما
به قطب‌زاده وارد آوردیم، قطب‌زاده نرفت به محکمه؟ ما که حاضر
بودیم برویم به محکمه. همین شما را به تردید نینداخت که این
قطب‌زاده‌ای که اینقدر توده‌ستیز است، چرا توده‌ایها را نمی‌کشد

پای محاکمه، برای این تهمتی که به او میزنند؟ خوب، مسلم است که او میدانست که ما حرف درستی میزنیم. او میدانست نقطه ضعف خودش کجاست. شما نمی دانستید. چرا نمی دانستید؟ برای اینکه توده ستیزی چشم شما و امثال شما را بسته. ولی امام درست دید، دقیقاً دید که درد از کجاست؟ دشمن چطور عناصر نفوذی خودش را میفرستد و چقدر ماهرانه میفرستد. دشمن ۲۰ سال تدارك می بیند برای يك کاری. این را شما دوستان کم تجربه هم بدانید، البته به امید اینکه جزو گروه چهارم باشید. من همیشه این نکته را نگه می دارم. پس از اینکه شما را شناختیم، آنوقت میتوانیم بحث بکنیم که این فرض ما درست است یا نه.

خوب، حالا جرم ما چیست که این فحشها را از آقای زبان دراز می خوریم، این توهینها را می شنویم؟ جرم ما این است که خیلی زودتر از دیگران شناختیم بنی صدر کیست، شناختیم قطب زاده کیست، شناختیم یزدی کیست، شناختیم جبهه ملی کیست، شناختیم نهضت آزادی کی هستند، شناختیم لیبرالها کی هستند، شناختیم سرمایه داری هارتگر چکار می کند، شناختیم که دلالتها و حقه بازها و محتکرین کیها هستند و چطور عمل می کنند. فقط اینجا جرم ما است. جرم ما اینست که آنچه صحیح و درست است، ما در ج. ا. ا. جزو کسانی بودیم که اول فهمیدیم. البته دیگران هم فهمیدند. ما انحصارگر نیستیم. ولی ما جزو کسانی بودیم که در همان اول، روی برخورد فیر فرصت طلبانه مان. فهمیدیم. ما اگر فرصت طلب بودیم، بجای اینکه بگوئیم قطب زاده عامل امپریالیسم آمریکاست، میگفتیم: دوزخ خارجه محبوب کشورمان! و چپ و راست اینرا اعلام میکردیم. این فرصت طلبی است، اینکه آدم سریع به رئیس جمهور منتخبی که مورد تایید همه مقامات هم هست، بگوید که این عاقبتش خطرناک است برای ج. ا. ا. ما تشخیصمان درست بود که بنی صدر در خط امام خمینی نیست. ولی شما که منعی پیروی از خط امام هستید، نتوانستید این را تشخیص بدهید.

يك نم نه دیگر بسیار جانب این روزها در روزنامه جمهوری اسلامی است. پاسنگوی محترم روزنامه جمهوری اسلامی به پرسشها،

در پاسخ به این پرسش که: در افغانستان وضع چگونه است، اعتراف بسیار مهمی می‌کند. این اعتراف تا بحال با این صراحت در مطبوعات ایران، آنهم در روزنامه جمهوری اسلامی، که ارگان ج.ا.ا. است، وجود نداشت، که در افغانستان سه جریان وجود دارد، سه خط وجود دارد: یکی خط وابسته به غرب، یکی خط وابسته به شرق، یکی هم خط اسلامی. در شماره ۲۲ فروردین، جمهوری اسلامی می‌نویسد که حکومت کنونی افغانستان در خط وابستگی به شرق قرار دارد و رسماً و عملاً از سوی شوروی حمایت می‌شود. در مقابل این حکومت، دو خط در حال مبارزه است: یکی خط گروه‌های سیاسی وابسته به غرب، که مورد حمایت آمریکا و اقمار آن، از جمله عربستان سعودی هستند و دیگر خط اسلام، خطی که ج.ا.ا. از آن حمایت می‌کند. بی‌تردید اگر روزی حکومت کنونی افغانستان سرنگون شود و گروه‌های سیاسی وابسته به آمریکا بجای او حکومت را در دست بگیرند، باز هم ج.ا.ا. به حمایت خود از نیروهای اسلامی ادامه خواهد داد.

این مطلب را ایشان بیان میکنند که در آن ۲ اعتراف خیلی جدی هست:

یکی اینکه در افغانستان يك خط وابسته به غرب هست که مورد حمایت آمریکا و اقمار آن، از جمله عربستان سعودی است، البته پاکستان، که عامل عمده تمام این سیاست است، اینجافراموش شده. خوب، می‌گوئیم که این سیاست است که پاکستان فراموش شود. چین هم فراموش شده. اینرا میگوئیم که سمپاتی به چین جزو خصوصیات توده‌ستیزان است. اینرا هم میتوانیم ببخشیم. ولی این واقعیت بالاخره گفته شد.

دوم اینکه حتی این خط وابسته به غرب اینقدر خطرناک است که میتواند حکومت را در دست بگیرد، یعنی این امکان باز میشود. خوب، نتایجی که از این گرفته میشود، نتایج دردناکی است. حزب توده ایران چند سال است میگوید: در پاکستان، در این نیرو-هائی که علیه حکومت انقلابی جمهوری افغانستان می‌چنگند، خط حاکم عبارتست از خط امریکائی. این نیروهائی که امریکا در آنجا

برجود آورده، عین همان هدفی را از این اقدامات در افغانستان دارند، که در ایران دارند؛ اینجا بوسیله حمله صدام آغاز کرده، بوسیله نیروهای مختلفی که بمب می‌گذارند و آدم می‌کشند، آنجا، نظائر همین کارها را می‌کنند. حالا چطور میشود گفت که این حرف ح.ت.ا. درست از آب درآید، و واقعا در آنجا يك خطی وجود دارد که وابسته است به غرب، از طرف امریکا حمایت می‌شود و حتی میتواند قدرت اینرا پیدا کند که حکومت را در دست بگیرد، یعنی اینقدر نیرومند است که شانس برای او بیشتر است. در این نوشته گفته میشود که خط اسلامی هم در آنجا هست. خوب، اینرا ح.ت.ا. هم می‌گفت. چطور میشود گفت که اینها درست است و هفت هشت ده تا فحش به ح.ت.ا. انداد؟! این دیگر خیلی بی‌انصافی است از طرف ما. چون دیگر این واضح است که باز حرف ح.ت.ا. درست درآید، پس مرگه بر ح.ت.ا. چرا تو دو سال پیش این حقیقت را گفتی و ما ندیدیم؟ چون واقعیت اینست که عده‌ای از اینها مبارزان واقعی هستند، عناصر صالحی هستند، سالم هستند. همانها که ما اسمش را گذاشتیم خط چهارم، گروه چهارم. واقعا اینها در ابتدا شاید اینرا نمی‌دیدند. برایشان قابل فهم نبود. حالا که دیگر همه چیز ریخته است روی دایره، حالا که تمام گند موضوع درآمده است، اول باید به ح.ت.ا. فحش داد، چون اگر فحش ندهم مردم سوال خواهند کرد که: آقا، اینرا که ح.ت.ا. ۲ سال پیش گفت، ۳ سال پیش گفت. این همه تو سرش زدند، روزنامه‌اش را توقیفه کردید به این دلیل.

به این ترتیب، اشتباهی که دوستان مبارز مسلمان ما کردند، اینست که از ابتدا این واقعیت را در افغانستان ندیدند یا نخواستند ببینند، که در آنجا يك جریان امپریالیستی و ارتجاعی با نیروهای بسیار قابل ملاحظه کمکی از خارج و امکانات مالی و اسلحه و غیره از امریکا و چین و پاکستان و مصر و عربستان سعودی و همه ارتجاع بین‌المللی در کار است. خوب، واقعا ندیدن اینهم تمجب‌انگیز بود، برای اینکه ما می‌دیدیم پرژینسکی می‌رود آنجا و اینها را تشویق می‌کند. آقای لرد کارینگتون می‌رود آنجا و اینها را تجمیص میکند.

آقای و این بر گرمی رود آنجا و اینها را تجهیز می کند، تمام نمایندگان ارتجاع جهانی می روند آنجا و میگویند ما پشت سر شما هستیم. همه اینها را ندیدند. ما حرفی نداریم. ممکن است که واقعا کم آگاهی. دوران طولانی مانع از این بشود که واقمیتهایی را درک بکنند. ولی حالا دیگر خیلی رو آمده است. حالا فقط با يك فحاشی مفصل نسبت به ح.ت.ا. میتواند این شناخت آغاز شود. ولی ما آنقدر باگذشت هستیم که جواب میدهیم: شما اول بفهمید که در افغانستان وضع آنطور نیست که تا حالا فکر می کردید، حالا فحش هم به ما می دهید، بدهید. عیبی ندارد. ما تحمل این فحشهای شما را هم می کنیم. ولی شما مجبورید که حقایق را اعتراف کنید.

عین این مسئله در گفتارهای آقای مزاری است، که در دو شماره روزنامه اطلاعات و کیهان منتشر شد. ما بعضی از گفته های ایشان را تایید کردیم. هیچ کار بدی هم نکردیم. يك کلمه بد هم به مزاری نگفتیم. هیچی نگفتیم. گفتیم آقای مزاری این حرفها را زده و این حرفها درست است. این حرفها نیست که ما هم سابقا می زدیم. حالا يك توفان عظیمی برخاسته است از این مسئله. شماره اطلاعات دیشب را حتما خوانده اید. دوستان ما میدانند که واقعا توفانی برانگیخته است. ولی این شماره بنظر ما داستان بدون شرح است. آگه ما روزنامه داشتیم، عین این نوشته ها را در روزنامه مان منتشر می کردیم. برای اینکه دیگر تایید از این بهتر برای نظریاتی که ما تا حالا داده ایم، اصلا نمی تواند باشد. البته لطفك مزاری حتما برای آن حرفهایی که زده، سخت زیر فشار گذاشته شده است، که یارو خراب کردی، خیلی افتضاح بالا آوردی، زود بیا درستش کن. ولی در این درست کردن، مثل اینکه کار را خراب تر کرده است. خیلی هم خراب تر شده. ما به این جهت توصیه می کنیم که هر کس هم این شماره روزنامه اطلاعات را نخوانده، حتما بخواند، چون خیلی جالب است. در حقیقت بایستی روی این نوشته با تیتراژ بزرگ گذاشته میشد: «پرداخت کفاره گناه کبیره»! «گناه کبیره» مزاری این بوده است که ناشی گری کرده در گفتن بعضی واقعیات، که انکار آن دیگر غیر ممکن است؛ و خود اطلاعات هم در ارتکاب این «گناه کبیره»

شريك اوست، که اینرا اصلا نوشته و کیهان هم آنرا نوشته. اینها بایستی که کفاره این «گناه کبیره» را پرداخت کنند. خوب، این کفاره حتما باز شروع میشود با فحش به ح.ت.ا. در اینکه تردیدی نیست! باز هم ح.ت.ا. است که سرتاپا باید فحش بخورد، برای اینکه حرفهای درستی زده، بویژه در مورد بهره‌گیری از گفتار مزاری ما آن جنبه‌هایی را که واقعا درست تشخیص دادیم، زیرش خط کشیدیم، که دوستان بخوانند و ببینند که اینها را درست گفته مزاری. خوب، حالا مزاری اینقدر به تناقض‌گوئی افتاده است که دیگه شاخ درآوردن کار خیلی آسانی است. مثلا ادعا می‌کند که کنفرانس فلورانس، که برای محکوم کردن شوروی بوده، گویا به دستور شوروی تشکیل شده است! شوروی جزو تشکیل‌دهندگان این کنفرانس بوده است با آمریکا. و تلاش آمریکا برای کمک به نیروهای مخالف رژیم افغانستان برای اینست که توجیه بکنند اقامت ارتش شوروی را در افغانستان! آمریکا سازش کرده با شوروی به این وسیله که اسلحه میدهد، دستور میدهد که مدارس را خراب بکنند، مسجدها را خراب بکنند، غذاهای مدرسه دختران را مسموم بکنند، مردم را متواری بکنند - یعنی همان چیزهایی که آقای مزاری گفته است، که می‌بایند می‌کشند هرکسی را که آنجا زمین گرفته است از دولت و یا متواری‌اش می‌کنند و غیره و غیره - همه این کارها را آمریکا می‌کند برای اینکه توجیه بکند اقامت ارتش سرخ را در افغانستان! این مسئله دومی است، که بایستی گفت واقعا بیچاره مزاری مجبور شده بگوید، تا کفاره را پرداخت کند. مومیش اینست که گویا شوروی و آمریکا اصولا موافقت کرده‌اند که محمد ظاهر شاه دو مرتبه به افغانستان برگردد و با هم دیگر برای این کار تدارک می‌بینند! ما واقعا نمیدانیم که این روزنامه اطلاعات چقدر خوانندگان خودش را احمق و بی‌شعور و نادان تصور می‌کند، که يك چنین لاطائفاتی را تحویل آنها میدهد. آخر اینجا باید واقعا دید که این کسانی که يك چنین چیزی را می‌گذارند در روزنامه، کارشان جز بی‌آبرو کردن ج.ا. و تمام تبلیغات ج.ا. چیز دیگری نیست. روزنامه ج.ا. همان يك روز پیش تز دیگری را می‌نویسد، که آنجا دو خط با تمام قوا

دارند هلیه هم‌دیگر می‌زنند. این می‌خواهد آنرا سرنگون کند و جایش را بگیرد. ولی ایشان می‌گویند که این‌دوتا باهم دیگر دست به یکی کرده‌اند که محمدظاهرشاه را برگردانند به افغانستان! خوب، حالا شما خواهید گفت که: آقا این استنباطات شماست. آقای مزاری شاید این حرفها را نزده. پس من حالا مجبورم که عین گفتار آقای مزاری و ستوالی را که از او شده بخوانم، تا دوستان ما دیگر نتوانند اینطور بهانه بیاورند.

پرسش: نظر شما درباره کنفرانس ایتالیا، که چندی پیش در مورد افغانستان برگزار شده بود، چیست؟

پاسخ مزاری: لذا روسیه مجبور شد که به یکسری زدوبند های سیاسی با توافق غرب جنایتکار به سرکردگی امریکا دست یزند و بر آن شدند که یک حکومتی در افغانستان بوجود بیاورند که یک حکومت برخاسته از اراده مردم و اسلامی نباشد و این است که نزدیک به سه‌ماه قبل «شالزنی» نماینده «ظاهر» در افغانستان می‌آید و رسماً با حکومت دست‌نشانده روس وارد مذاکره می‌شود و بعد از مدتی بلندگوی استعماری غرب، این دیدار و مذاکرات را در سرحد جهانی بزرگ و پخش می‌نمایند. و در ادامه همین فعل و انفعالات شرق و غرب، گروههای وابسته در «ایتالیا» می‌روند و در آن کنفرانس کلانی شرکت می‌کنند تا زمینه آمدن و تسلط مجدد دوباره «ظاهر» را در افغانستان آماده سازند.

باید گفت مرحبا! آدم دیگر استاد باید باشد که یک چنین لاطناتی را بتوانند سرهم کند.

پرسش: رادیوها و رسانه‌های خبری جهان چندی پیش خبری را پخش کردند که «ریگان» سال ۱۳۶۱ را سال افغانستان اعلام نموده است. در این مورد نظرتان چیست؟

پاسخ مزاری: ... توجیهاتی که روسیه برای وحشیگری و جنایت خود در افغانستان اعلام می‌کند، به نحوی امریکای جنایتکار نیز همان چیزها را در سرحد جهانی مطرح می‌نماید، تا توجیه‌گر حمل و جنایت روسیه در افغانستان باشد.

یعنی ریگان توجیه‌گراقدامات ارتش شوروی در افغانستان و

طرفدار اقامتش است و تمام سیاست آمریکا در جهت توجیه آنست! واقعا میشود گفت که این يك شاهکار است، البته باید گفت محمد ظاهر شاه کار چون این دیگر از محمدرضا شاه کار هم بهتر است، یعنی شاهکاری است که از هر دوی این شاهها، شاهکارتر است که آدم يك چنین استدلالی بکند.

این پرسش مطرح می شود که: چرا پاسنگوی به پرسشهای روزنامه جمهوری اسلامی از این منبع و سرچشمه فیض بی ثمر مانده و یکی استدلالهای دیگری کرده است؟ البته من این شرط را محفوظ نگه میدارم، که فردا یا پس فردا، ۱۸۰ درجه عوض نشود، چون از این بالانسها و واروزدنها ما زیاد در این مطبوعات دیده ایم. باید گفت که حقیقش بود روزنامه اطلاعات این تحلیل عجیب، تاریخی (!) و بزرگ مزاری را درباره مسائل افغانستان عینا بخشنامه می کرد به تمام روزنامهها، که آقا، چیز تازه ای پیدا شده شما دیگر از این بیعد مطابق این رهنمود داهیانه حجت الاسلام مزاری عمل کنید! ولی خوب، مثل اینکه اینها ظاهرا زیاد ارتباطی یا همدیگر ندارند و رقابتهائی بین این روزنامهها و رسانه های گروهی هست، که هر کدام میخواهد این کشفیات بزرگ (!) را جزو ابتکارات خودش نگه دارد و به حساب خدمات بزرگ خودش به انقلاب بگذارد! و اما آقای حجت الاسلام مزاری خودش را فقط در این ابتکار بزرگی که گفتم، محصور نمی کند. او ابتکارات بزرگ دیگری هم میکند. مثلا او معتقد است که دولت دست نشانده روس در افغانستان « مرتب از همین خانها و فتودالها و اربابها استفاده می کند. یعنی وقتی از ایشان سؤال میشود که: این گروههای آمریکائی متکی به خانها و فتودالها هستند، میگوید: نه خیر، تنها آنها نیستند. دولت هم به همینها تکیه میکند. این جناب در آخر مصاحبه خودش چیز دیگری هم می گوید که آدم واقعا شاخ در می آورد. میگوید دولت جمهوری دمکراتیک افغانستان اصلاحات ارضی می کند و تقسیم اراضی میکند و اراضی مالکان و فتودالها و اربابها را میگیرد و میدهد به دهقانان، خوب چطور ممکنست يك دولتی که متکی است به خانها و فتودالها و اربابها، بعد زمین خانها و فتودالها و اربابها را بگیرد و بدهد به دهقانها؟ این چطور ممکنست؟ این دوتا در يك مقاله است. مثل اینکه تنظیم

کننده روزنامه اطلاعات این دو را نخوانده است. ولی تعجب نکنید. همه اینها ادعاهائی است که در روزنامه اطلاعات سیاه روسفید نوشته شده. حالایک چیز دیگر در ارتباط با مسئله مهاجرت، تا دوسر تبه شاخ در- بیاورید. بازیک محمدرضا شاه- محمد ظاهر شاه کار دیگری پیدامی شود از جناب مزاری. این دیگر به اوج می رسد. در گفتار پیشین، حجت الاسلام مزاری گفته بود که گناه مهاجرت به گردن گروههای ضد انقلابی مالکان و فئودالهاست و آنها هستند که علیه دولت افغانستان مردم را به مهاجرت می فرستند. در این گفتارها مزاری ادعا می کند که خود دولت افغانستان است که مردم را به مهاجرت می فرستد، و این گروههایی که الان در ایران هستند، اصلا دولت افغانستان اینها را می فرستد. ظاهراً بایستی چنین نتیجه گرفت: با آن نقشه قبلی که گفته شد، دولت کنونی افغانستان اینها را می فرستد مهاجرت، که در اردوگاهها تربیت نظامی بگیرند، نارنجک و بازوکا بگیرند، اسلحه آمریکائی بگیرند، اسلحه چینی بگیرند، بعد برگردند به افغانستان و دولت افغانستان را سرنگون کنند، برای اینکه محمد ظاهر شاه بیاید! و این نقشه را خود دولت افغانستان دارد پیاده می کند! شاخ در نیاورید، ولی واقعیت اینست که آدم احساس می کند که یک گرفتاری هست در روی و پیشانیش! تمام مصاحبه خواندنی است و واقعا لذت بردنی است. جمله را نگاه بکنید:

«در اینجا می بینیم آن برادران که مردم را تشویق به مهاجرت می نمایند خطابش هست به سایر نیروهای ضد انقلابی، که اینجا برادر خوانده می شوند و دلائلی هم برای آن می بافند و نقد می نویسند، در واقع با روسیه همکاری می کنند.»

یعنی تمام ضد انقلاب و مهاجرتی که الان در افغانستان، در ایران و در پاکستان هست و نیروهائی که در خاک افغانستان مردم را به مهاجرت - مطابق گفته خود آقای مزاری - تشویق می کنند یا مجبور می کنند، اینها همه همدستان، روسیه هستند! بعد در گفتگویی با این آقایان و برادرانی که از گفته های آقای مزاری انتقاد کرده اند که آقا، تو آپروی مارا بردی، تو نسبت میدهی به ما، که این کارها را ما کرده ایم، بیا کفاره گناهت را بپرداز، در گفتگوی با آنها، باز اینطور میگوید:

در مورد پیشنهاد ما (مقصود پیشنهاد خود مزاری و سازمان اوست) به مهاجرین و کارگران عزیز که باید به میهن و کشور اسلامی خویش برگردند، باز آقایان نقد فرموده‌اند (یعنی همان برادران)... ما خدمت این برادران عرض می‌نمائیم (ولی این برادران دومرتبه جاسوسهای روس در می‌آیند ها!) که این حساسیت شما برای دلسوزی به نهضت و جنبش اسلامی مردم افغانستان نیست، بلکه همصدائی آشکاری با روسیه است»

برادران همصدای آشکار با روسیه شده‌اند، نه دلسوز برای جنبش!

«اگر دلسوزی به مهاجرین و کارگران است، لطفا بفرمائید (اینجا باز دومرتبه از دستش در می‌رود و حقایقی را می‌گوید که باید کفاره‌اش را دهمه دیگر پردازد!) که در این مدت چند سال که در خارجه دفتر باز کرده‌اید، چه کاری برای مهاجرین و کارگران انجام داده‌اید؟ آیا تاکنون کوچکترین اقدامی در جهت سوادآموزی و یارسیدگی به مشکلات فراوان دیگر مهاجرین کرده‌اید؟ آیا اصلاً در فکر این مسائل هستید؟ البته کارت زیاد چاپ کرده‌اید که به مهاجرین هدیه داده‌اید، و بسیار کارهای دیگر...»

اینجا چند نقطه است. معلوم میشود که طرفک مزاری باز از دستش در رفته و حقایقی را گفته و اطلاعات صرفش نبوده است که آنها را چاپ کند. اینجاست که سانسور کرده و چند نقطه گذاشته است! ما خواهش می‌کنیم از روزنامه اطلاعات، که حتماً این چند نقطه را بنویسد، تا ببینیم که حجت‌الاسلام مزاری درباره این «کارهای دیگر» چه چیزهایی را مطرح کرده است.

بنظرم آقای مزاری مجبور شود که دو سه هفته دیگر باز يك کفاره‌نامه‌ای در روزنامه برای این بخشهای اخیر صحبت خودش بنویسد. ولی ما امیدواریم که او مجبور نشود دومرتبه حرفهایش را پس بگیرد و یا آن را هم باز به توطئه روسها بچسباند، که تمام این گروههای مهاجری که با امپریالیسم آمریکا مربوطند و پول می‌گیرند از عربستان سعودی و در پاکستان تدارک این حملات جنایت‌بار را می‌بینند. اینها هم‌دستان عمال روس هستند و برای تثبیت اقامت شوروی در افغانستان مبارزه می‌کنند، که آنهم هدفش

اینست که محمد ظاهرشاه را دومرتبه برگرداند و او را حاکم به خلق افغانستان کند!

می بینیم که توده ستیزی در مقیاس ایران و در مقیاس جهان بالاخره به اینگونه واقعا لاطائلات منجر می شود و چاره ای هم ندارد، چون هرکس با واقمیت خواست بچنگد، عاقبتش جز فرو رفتن در منجلابی از این نوع نیست. ما متاسف هستیم و توصیه می کنیم به این دوستان عزیز: اگر شما واقعا از همان گروه چهارم، یعنی از مبارزان راستین راه انقلاب هستید، توجه بکنید که این همه تجربه، که شما را به این همه تناقض گوئی وامی دارد، چه درسی می شود گرفت. بنظر ما، درس عبارتست از حرکت بطرف واقع بینی، بطرف درک علمی آنچه که خارج از ذهن ما هست، بطرف اینکه ما ذهنیات خودمان را حاکم بر تصمیمات خودمان، بر ارزیابی های خودمان نکنیم.

حالا خوبست به صحبت دوست محترم پاسخگو به پرسشها در روزنامه جمهوری اسلامی هم توجهی بکنیم. ایشان اظهار عقیده می کنند که در افغانستان خط اسلامی و خط امریکائی هر دو در یک جهت، یعنی برای سرنگون کردن خط شرقی عمل می کنند. حتی این فرض هم که به کمک این دو نیرو خط شرقی سرنگون بشود و خط امریکائی پیروز بشود، وجود دارد. ما تعجب می کنیم که چطور میشود از یک چنین سیاستی پشتیبانی کرد که به خط امریکائی امکان بدهد، که در یک منطقه مهم سرحدی ایران پیروز بشود، یعنی افغانستان تبدیل بشود به پاکستان، به عربستان سعودی، به مصر؛ و بعد با چنین امکانی بازی کرد. ما تعجب می کنیم که این بتواند نظر رهبری سیاسی جمهوری اسلامی ایران باشد. و اگر واقعا چنین چیزی نمیتواند نظر رهبری ج.ا.ا. باشد، آخر چطور ممکن است در روزنامه ارگان ج.ا.ا. یک چنین نظری منتشر شود؟

در پایان بایستی درباره تمام فحشهایی که بخصوص در روزنامه اطلاعات همچنین در روزنامه ج.ا.ا. با داده شده است، فحشهایی که می شود گفت مقدارش واقعا دیگر رکیک است، چند کلمه ای بگویم. البته ما بدستور لقمان، که گفت از فحاشها متانت را یاد بگیرد، متانت آموختیم. ما این فحشها را نمیتوانیم عینا برگردانیم به افرادی که اینطور بمافحش میدهند.

ولی يك كار ميتوانيم بكنيم، وآن اينست كه اينهارا شسته و رفته جمع بكنيم و بگذاريم توي پاكٲ و به آدرس فرستندگان فحشها پس بفرستيم. البته ما مي خواهيم كه آدرس خودمان را هم پشتش بنويسيم، ولي از اين مي ترسيم كه اگر آدرس خودمان را پشت پاكٲ بنويسيم، نرسد، براي اينكه اخير امثل اينكه پستخانه اظهار لطف مي كند و هر پستی كه مربوط است به ح.ت.ا. مصادره مي كند! شايد هم مثلا اتفاقا چسبي پيدا شده است، كه هر چه اسم ح.ت.ا. رويش هست، آنجا مي چسبد و ديگر در پستخانه نقل و انتقال پيدا نمي كند! به اين ترتيب است كه با كمال تاسف ما اينكار را كتبي نمي توانيم بكنيم، چون از پست اطمينان نداريم كه آنرا برساند. لذا اميدواريم كه دوستان گرامي ما، كه اين فحشها را براي ما فرستاده اند، به همين ارسال نوازي و شفاهي اكتفا كنند و وصولش را به ما اعلام دارنده

حزب توده ايران

۱۶ آذر شماره ۶۸

نورالدین کیانوری

پرسش و پاسخ شماره (۷)

۲۴ فروردین ۱۳۶۱

چاپ اول، فروردین ۱۳۶۱

حق چاپ و نشر محفوظ است.



حزب توده ایران

بها ۴۰ ریال

Jack Henry

Abbott

Mitteilungen
aus dem Bauch
der Hölle

Ullstein Verlag

انتشارات سازمان حزب توده ایران در آلمان فدرال

1.-DM